

سیمای یک ایران شناس فقید:

والتر هینتس

(۲)

هینتس در نخستین پژوهش خود دربارهٔ ایران یعنی شاه اسماعیل دوم می‌نویسد: «خیال دارم تألیف تاریخ جامع سلسلهٔ صفویه را به انجام برسانم.»^۱ سه سال بعد در آغاز کتاب‌تشکیل دولت ملی در ایران، می‌نویسد: «این هر دو اثر به منزلهٔ مقدمه‌ای است که راه را برای تهیهٔ تاریخ کامل و جامع حکومت ملی متحد صفویان هموار می‌کند.»^۲ وی تا ۱۹۴۰ که ترجمهٔ سفرنامهٔ کمپفر دربارهٔ ایران را از لاتین به آلمانی زیر نظر دارد، هنوز طرح نگارش تاریخ عمومی صفویه را کنار نگذاشته است. اما از آن به بعد دیگر خبری و اثری از این طرح نمی‌یابیم. راستی چه شد که وی این کار را کنار گذاشت؟ علت آن بود که وی تدریجاً با تاریخ و تمدن ایران باستان و بین‌النهرین آشنا شد و جاذبه‌های عمیقتری وی را به خود جلب کرد که عمق و اهمیت بیشتری داشتند و با طبع آلمانی وی که هرچه عمیقتر و پیچیده‌تر و ناشناخته‌تر و دوررس‌تر است کنجکاری آلمانی را بیشتر جلب می‌کند، آمیزش و تجانس بیشتری داشت. وی به عنوان یک محقق جوان ۲۷ ساله در نخستین اثرش این استعداد و ظرفیت را نشان می‌دهد و می‌نویسد محقق تاریخ «می‌کوشد به بطن حوادث نفوذ کند و به ارتباطهای داخلی موجود بین وقایع پی ببرد.»^۳ آیا بوی فلسفه از عبارت این ژرمن که همواره به عمق و بطن قضا یا غور و خوض می‌کند به مشام نمی‌رسد و آیا وی فلسفهٔ تاریخ هگل^۴ و به ویژه فصل مربوط به ایران باستان را نخوانده بوده است. مگر نه این که «فلسفه بحث از ذوات است»^۵، لذا وی به ایران باستان کشیده شد و چه بسا تلاشهای هرتسفلد در حفاریهای تخت جمشید و دیگر نقاط

ایران از جمله شوش، ری و گرگان کنجکاوی وی را بیشتر تحریض و تشجیح کرده باشد، به ویژه آن که نتایج چشمگیری از آن حفاریها به دست آمد. از سوی دیگر هیتس متوجه خلأیی یا خلأهایی شد که از جمله در آنچه راجع به عیلام نوشت تا حدودی آن را پر کرد. زیرا تا آن هنگام جز تاریخ ایران آغازین اثر جرج کامرون^{۱۶} که اختصاراً و اشاره به عیلام می‌پرداخت منبع دیگری در دسترس نبود. کامرون ما را کمک کرد که به تضادهای میان آشور و عیلام بهتر پی ببریم و با آنچه دشت شوش را از اجساد انباشت و چگونگی تضعیف آشور به دنبال مرگ آشور بانی پال که قدریجا زمینه‌ای فراهم آورد تا کوروش در کرنای خود بدمد آشنا شویم.^{۱۷} این مسیر با گامهای استوار هیتس بیشتر کویده شد. اگرچه وی هرگز علائق خود را در تاریخ اسلامی از دست نداد.

باری، ممکن است تعجب کنیم که چرا فصل «عیلام»^{*} در تاریخ ایران کبریج به جای هیتس به دیاکونوف واگذار شد. شاید علت آن باشد که چون قبلاً (سالهای ۱۹۶۳ و ۱۹۶۴) هیتس دو فصل از تاریخ باستان کبریج را نوشته بود، دیاکونوف که ایران‌شناس سترگ دیگری است از مکتب لنینگراد، به این کار دعوت شد. اما اهمیت هیتس را در اشارات و ارجاعات دیاکونوف به وی می‌توان دید. گرچه در یکی دو نکته جزئی با هم توافق نداشته باشند.^{۱۸} کما این که در مورد الواح دژ تخت جمشید نیز پاره‌ای اختلافات میان هالوک و هیتس مشاهده می‌شود.^{۱۹} همچنین محمد دافدما یف و ولادیمیر لوکونین در شاهکار جاودانه خود فرهنگ و نهادهای اجتماعی ایران باستان که ترجمه فرهنگ و اقتصاد ایران باستان از روسی است، بارها به هیتس استناد جسته و در بخش منابع ارجاعی، از کتاب داریوش و پارس‌ها به عنوان یکی از مهمترین آثار نام می‌برند.^{۲۰} گرچه ترک پروژه تاریخ عمومی عصر صفوی به توسط هیتس، موجب تأسف است، ولی با توجه به آنچه از آن هنگام به بعد توسط مینورسکی و دیگران انجام یافته، خلأ ناشی از تغییر مسیر هیتس جبران گردیده است. نخست توجه داشته باشیم که نه تنها القانات ایلس بر هیتس موثر افتاد و عظمت ایران باستان کنجکاوی و علاقه وی را

* فن سدن هموطن شرق‌شناس هیتس که از همان نسل می‌آید (متولد ۱۹۰۸) در کتاب خوب خود شرق باستان، طی بحث از عیلام و امپراتوری هخامنشی و خاورمیانه و تمدن بین‌النهرین، به کتاب هیتس درباره عیلام و نیز بخش عیلام در تاریخ باستان کبریج و فرهنگ دوجلدی عیلام اثر هیتس و کوخ اشاره و ارجاع دارد. نگاه کنید به:

Wolfran von Soden, *The Ancient Orient*, Trans. by: Donal G. Schley, Grand Rapids (Michigan), 1994, p. 26, note # 19.

به‌خود معطوف کرد، بلکه می‌دید که مینورسکی با سابقه و تجربه و دسترسی به منابع بیکران به‌کار صفویه سخت مشغول است. از طرفی شاگرد خلف خود، هانس زابرت رومر، را در این مسیر هدایت می‌کرد تا کار را دنبال کند و به‌حق وی خلأ را نامحسوس ساخته است. از سوی دیگر پژوهشی که هیتس به آن دست یازید اهمیت بیشتری را حائز است و شمار اندکی از پژوهشگران بدان رغبت یا توان آن را در خود سراغ دارند. لذا با داشتن جلد ششم تاریخ ایران کمبریج که بخش عمده آن را می‌توان به‌تعمیری همان تاریخ جامع صفوی دانست که رومر در آن نقش اول را بازی می‌کند، در کنار شصت سال تحقیقی که در این زمینه شده از یک‌سو و دست‌آوردهای هیتس از سوی پژوهشهای باستانی، ما را متقاعد می‌کند که بهتر است مغزهای توانمند و پرکار در زمینه‌هایی اهتمام ورزند که به‌بازده بیشتری می‌انجامد و داوطلب کمتری دارد. مقایسه میان عصر عیلامی و هخامنشی با عصر صفوی چون مقایسه قلّه اورست است با قلّه دماوند، و کوهنوردی با صلابت و مهابت چون هیتس همان بهتر که بر «بام جهان» پای نهد و هیمالیا را درنوردد. اگرچه وی عناصر مادی را به‌عنوان انگیزه‌های عمده حرکت و نوسانات تاریخی معرفی نمی‌کند و تضادهای اجتماعی و ستیز طبقاتی را به‌مثابه متغیر عمده و تعیین‌کننده در معادله تاریخ بر نمی‌شمارد، لیکن در انکار آن نیز نمی‌کوشد، و مواد و مصالح چنین تجزیه و تحلیلی را در اختیار ما می‌گذارد تا بتوانیم مناسبات متقابل آن نیروها را بشناسیم و تأثیرات علت و معلولی آنها را استخراج و استنتاج کنیم. لذا به‌اهمیت علل مادی کاملاً قائل است.

کالبدشکافی دو اثر: پهنای بینش و ژرفای پژوهش

هیتس از مردان کلاسیکی‌ست که با مرگشان خلأیی جبران‌ناپذیر به‌جا می‌ماند. با مرگ آبرپژوهشگرانی چون دیاکونوف* (۱۹۵۴)، مینورسکی (۱۹۶۶)، پتروشفسکی

* میخائیل میخائیلویچ دیاکونوف به مرگی ناگهانی و زودرس در ۴۷ سالگی وفات یافت. از وی دو اثر به فارسی در دسترس است: تاریخ ایران باستان، ترجمه روسی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۶، و اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، انجمن ایران باستان، تهران، ۱۳۴۴. وی در نظر داشت که تاریخ قرون میانه اسلامی را نیز تألیف کند که دست اجل او را ربود. برادر کهنتر او که به سال ۱۹۱۷ تولد یافت ابگور میخائیلویچ دیاکونوف است که در تمدنهای باستانی بین‌النهرین از جمله آشور، سومر، بابل، اورارتو و اکد تخصص دارد. غیر از آنچه تحت عنوان «عیلام» در تاریخ ایران کمبریج از وی در دست است، باید به شاهکار کم‌نظیر او تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، اشاره کرد. وی صاحب دهها اثر تحقیقی به روسی‌ست و از آنچه به انگلیسی ترجمه و طبع

م
ده
ن
را
و
که
ت
تا
تر
بج
های
که
سیت
نکته
های
بمیر
جمه
خش
۹۸
ست،
خلأ
تسا
ی را
شرق
ادنیز
به:
Wol
(Mi

(۱۹۷۷)، لوکونین (۱۹۸۴)، بازانی* (۱۹۸۸)، ایلرس (۱۹۸۹)، اشپولر (۱۹۹۰)، کلود کائن (۱۹۹۲)، عصر کلاسیکهای شرق‌شناسی پایان می‌پذیرد و عصر متوسطها جا باز می‌کند. پس سزاست در شناخت وی بکوشیم. کوچیدن نوادری چون مینورسکی، هیتس، خانلری، و زریاب خوئی مصداق این بیت صائب تبریزی است که:

از عزیزان رفته شد تپس این خاکدان یکتن از آیندگان نگرفت جای رنگان

هیتس در نخستین دو اثری که در ۱۹۳۳ درباره دو سلطان: اسماعیل دوم و پتر کبیر می‌نویسد، و نیز مقایسه اسماعیل با ایوان مخوف نشان می‌دهد که با روسیه قرون وسطی و نقش شخصیتها در تاریخ آشناست. به‌ویژه این که در ژانویه ۱۹۳۳ هیتلر زمام امور را در آلمان به‌دست گرفت و جنگولک‌بازی «نژاد برتر» و به‌جوجه عرق ملی و «رایش هزار ساله» را برپا ساخت، اما هیتس آهنی نبود که آن مغناطیس وی را برآید و لذا آتش خود را خورد و «هلم حاج عباس» را هم نزد و از مرافعات مسلکی کنار ماند و صرفاً خود را وقف تحقیق کرد. ذکر این موضوع لازم می‌نماید که شاهد و مدرکی که دلالت بر

شده، فقط این چند اثر را نام می‌برم:

1. *Ancient Mesopotamia, A Collection of Studies on Socio-Economic History by Soviet Scholars*, Igor M. Diakonoff, Wiesbaden, 1973.
2. Igor Mikhailovich Diakonoff, *Early Antiquity*, University of Chicago Press, Chicago, 1991.
3. _____, *Archaic Myths of the Orient and the Occident*, Goteborg, 1995.
4. _____, et al, *Assyriological Miscellanies*, Vol. I, 1980 (Institute of Assyriology, University of Copenhagen).
5. _____, "Parthian Economic Documents from Nisa," *Corpus Inscriptionum Iranicarum*, Vol 2, No.1, London (1976).
6. _____, *Phrygian*, Caravan Books, Delmar (N.Y.), 1985.
7. _____, *The Pre-history of the Armenian People*, Caravan Books, Delmar (N.Y.), 1984.
8. _____, *Structure of Society and State in Early Dynastic Sumer*, Undena Publication, Los Angeles, 1974.
9. _____, *Societies and Languages of the Ancient Near East: Studies in honour of I.M. Diakonoff: Essays collected to Mark his 65th Birthday*, Atlantic Highlands, N.J. 1982.

* این اسم را افشار «بوزانی» (۱۹۲۱ - ۱۹۸۸) و دکتر حشمت مؤید «باوزانی» می‌نویسند و من توانستم دریابم که در ایتالیایی Bausani را واقماً چگونه تلفظ می‌کنند. نگاه کنید به: ایرج افشار، «مشرق‌زمین و منای تاریخ»، آینده، سال هجدهم، شماره‌های ۷-۱۲ (مهر - اسفند ۱۳۷۱)، ص ۴۷۷، و دکتر حشمت مؤید، ایران‌شناسی، سال سوم، شماره اول (بهار ۱۳۷۰)، ص ۸۷-۸۸. از سوی دیگر خانم نوش آفرین انصاری (محقق) «باوزانی» نوشته‌اند. نگاه کنید به مدخل تاریخ شرق اسلامی اثر ژان سوازه - کلود کائن، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۵۳ و ۲۸۰. ظاهراً در ایتالیایی برعکس آلمانی حرف S به صورت «ز» تلفظ می‌شود، درحالی که در آلمانی Z صدای «س» می‌دهد.

حمایت یا همکاری از سوی هیتس نسبت به رژیم نازی صورت گرفته باشد به دست نیامده و سفر وی به ایران و مأموریت به ترکیه و بازداشت توسط انگلیسها را نمی‌توان دال بر جهت‌گیری مسلکی دانست. لذا آنچه بر مارتین هایدگر بزرگترین فیلسوف آلمان در قرن بیستم که از رایش سوم حمایت کرده جاری‌ست و از جمله این که در ۱۹۳۳ به ریاست دانشگاه فریبورگ رسید در باب هیتس صادق نیست.

از آن‌جا که پیوندی ارگانیک میان دو کتاب تشکیل دولت ملی و شاه اسماعیل دوم صفوی وجود دارد، نمی‌توان این دو را از هم تفکیک کرد. پس بهتر است تحلیل این دو اثر را به موازات یکدیگر و به ترتیب تقدم تاریخی و نه تقدم تألیفی آنها دنبال کنیم و نخست از نکاتی که مربوط به ساخت اقتصادی یا زیربنای جامعه ایران است بیاغازیم.

هیتس در تشکیل دولت ملی... می‌نویسد هر که جانشین شیخ صفی‌الدین می‌شد، چون شیخ جنید «نه تنها به مقام معنوی دست می‌یافت بلکه کلیه میراث دنیوی را که غیر از بقعه [...] شامل عایدات حاصل از املاک و رقبات پیرامون اردبیل (کلخوران، تاجی بیوک، تلخاب، ابراهیم‌آباد و غیره) می‌شد نیز تصرف می‌کرد.» (ص ۸) همین نکته را دکتر زریاب نیز به این شکل بیان می‌دارد که شیخ جنید نه تنها به «نقشه‌های سیاسی ماهرانه» متوسل می‌شد بلکه «در نهان به جلب قبائل ترکمان شیعی مذهب پرداخت... و در عین حال به جمع و ذخیره قوای مادی نیز پرداخت...» (پیشگفتار).

بعد نویسنده در دنباله بحث جمع‌آوری مرید و «طریقت» اشلوه به خرج دادن و اطعام فقرا دارد: «فقط در یک روز به هزار گوسفند احتیاج افتاد» که نیاز به «عایدات و املاک و رقبات» یا «قوای مادی» داشت و با دست خالی نمی‌شد قدرت را قبضه کرد. همین جاست که هیتس ما بحتاج مطبخ شاه عباس را در بقعه شیخ صفی‌الدین در طول سال از کتاب سلسلة النسب صفویه مستقیماً نقل می‌کند (ص ۱۰) و ما را به یاد آنچه مینورسکی درباره شیخ زاهد نوشته می‌اندازد: «یا آنچه خواجه رشیدالدین فضل‌الله به مطبخ شیخ صفی‌الدین گسیل می‌داشت.»^۳ بی‌دلیل نیست که هیتس با فراست در بخشی دیگر چنین می‌آورد «پیشوای صفوی که پیروانش اغلب از صوفیان آزاد و مختار و نه کسانی که بستگی ایلی و قبیله‌ای دارند تشکیل می‌شد بر قبایل قزلباش نه تنها به عنوان پیشوا و مرشد روحانی بر پایه اعتقاد ایلی تازه که در جوار جنبه‌های شیعی خالص از اوائل دارای خصوصیات سوسیالیستی نیز بود فرمان می‌راند بلکه از نظر دنیوی نیز به عنوان رهبر عشایر و قبایل، آنان را زیر فرمان داشت» (ص ۱۴). نظیر همین نکته را نصرالله فلسفی در مورد سادگی زندگی صوفیان قزلباش در آغاز دوره صفویه گوشزد

می‌کند^{۱۱} و پتروشفسکی هم از قول ژان اوبن می‌نویسد: «در جرگه اخوت قزلباشان (بی‌شک فقط به هنگام لشکرکشیها) مال من و مال تو وجود نداشت و همه ایشان هرچه داشتند با هم می‌خوردند.»^{۱۲}

هیئتس در بخش «امور مالی» نیز به عناصر مادی و طبقاتی نیم‌نگاهی دارد و از روی علامت ویژه‌ای که بر روی تمام سکه‌های قره‌قوینلوها ضرب شده می‌نویسد: «به احتمال زیاد در اصل برای مشخص کردن گله‌های احشام و احراز مالکیت، مورد استفاده قرار می‌گرفته است» (ص ۱۳۵)، و در رابطه با فواصل طبقاتی، غیر مستقیم اشاره می‌کند که صدر (عالی‌ترین مقام مذهبی) یا یک امیر بزرگ سالی یک هزار تومان حقوق می‌گرفته است، و چون در ۱۵۷۵ (یک سال قبل از مرگ شاه تهماسب) و تقریباً یک قرن پس از تاریخ مورد بحث، یک تومان معادل بیست دوکات (سکه طلا معادل تقریباً ۵ گرم) تخمین زده می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که چه درآمد کلانی (۲۰ هزار دوکات) به جیب سران طبقه حاکمه سرازیر می‌شده، و این برپایه آگاهی از پاره‌ای منابع دیگر کاملاً ممکن و معمول بوده است. اما هیئتس روشن نمی‌کند که این مستمری نقدی بوده یا معادل آن با واگذاری تیول تأدیه می‌شده است.* زیرا کمپفر در سفرنامه اش درباره پرداخت مستمری و مزد می‌نویسد «وجه اول آن را تیول مادام‌العمری می‌گویند و همان‌طور که از اسم آن پیداست به صاحب منصبی اراضی و املاکی داده می‌شود و عواید آن اراضی و املاک مخصوص وی می‌گردد. این تیولها خیلی خواستار دارد زیرا دارنده تیول از آن راه دارای مداخل و درآمدی می‌شود که سخت بیشتر از حقوق مقرری وی است. در بعضی نواحی عواید واقعی تیول تا به دو برابر مقدار اسمی آن می‌رسد؛ عواید اصفهان پنج برابر، کاشان و شیراز شش برابر و در بعضی مناطق دیگر تا هشت برابر میزان عواید اسمی آنهاست.»^{۱۳} این «تیول مادام‌العمری» احتمالاً همان است که مینورسکی در تذکرةالملوک به «تیول استصوابی» از آن نام می‌برد که برای عمر

* دکتر تقی ارانی در رابطه با این امر که صفویه نیز از صوفیه بودند درباره ایشان می‌نویسد: «پس از جنگ و خونریزی و بی‌اعتنایی به جیفه دنیا!!! سلطنت و تاج و تخت ایران را به دست می‌گیرند و از ترس این که مبادا سلسله‌های دیگر عرفان رقیب آنها شوند، بدانها فشار می‌آورند «زهی بی‌اعتنایی به دنیا!» یک‌دسته از عرفای زمان صفویه موسوم به نقطوی‌ها که طرفدار عرفان قدیم ایران و حافظ بودند، مجبور می‌شوند از ایران به هند مهاجرت نمایند. کتاب دبستان المذاهب از آثار نقطویه‌هاست. در تمام این دوره‌ها، علم در حال تنزل بود و اوضاع محیط مجالی برای یسرفت علم نمی‌داد.» نگاه کنید به عرفان و اصول مادی، بدون محل و تاریخ نشر، ص ۲۱.

دارنده‌اش کفاف می‌کند، اما قابل انتقال به ورثه او نیست.^{۱۴} در همین رابطه شاردن که شرح مشیخ و معقولی از تیول در دوران صفوی به دست می‌دهد می‌نویسد: «زمینهایی که به جای مواجب اشخاص در تیول آنها قرار می‌گیرد، تحت بازرسی مأموران شاه قرار ندارد، و به منزله ملک شخصی کسیست که به وی واگذار شده است. وی با درآمد و ساکنان آن تیول به هر نوعی که دلش بخواهد رفتار می‌کند و شبیه املاک موقوفه (benefice) ما در اروپاست.»^{۱۵}

هیتس در کتاب شاه اسماعیل دوم به جای تیول، اصطلاح اقطاع را در عصر صفوی به کار می‌برد و می‌نویسد شاه اسماعیل اول و شاه تهماسب «نواب و حکام خود را از قزلباشها برمی‌گزیدند و سرزمین حکومتی به آنها به صورت اقطاع داده می‌شد. در عوض این امیران موظف بودند که در صورت بروز جنگ با قبیله خود به کمک شاه بشتابند؛ در ایام صلح نیز خواربار قوای موجود قورچیان را (که به حدود شش هزار تن بالغ می‌شد) تأمین می‌کردند. امیران در شورهای دیوان عالی نیز شرکت می‌جستند.»

«در این نظام که آن را می‌توان نظام اقطاعی شمرد، قزلباشها [ی ترک‌نژاد] دارای وضعی ممتاز بودند، یعنی از نجبای جنگاور محبوب می‌شدند، در حالی که توده تاجیک [ایرانی‌الاصول] به زراعت و دامداری روزگار می‌گذاردند یا به تجارت و صنعتگری سرگرم بودند؛ افراد درس‌خوانده و مطلع آنها مناصب عالی کشوری و روحانی را متقبل بودند. معمولاً مناصب وزیر اعظم، مستوفی الممالک و غیره به تاجیکها اختصاص داشت. اینها در مقام پیشکار نواب شاه و حکام، مشوقیان، منشی و غیره خدمت می‌کردند. تمام مقامات مربوط به روحانیت شیعی نیز در دست تاجیکها بود.» (ص ۶۰ و ۶۱).

مجدداً در بخش دیگری می‌خوانیم که شاه اسماعیل دوم سوی مونی اول شاه کارنیل در گرجستان را که در ۱۵۶۶ به اسارت شاه تهماسب درآمده بود و در قلعه الموت زندانی بود آزاد کرد و به وی «سراسر گرجستان را اقطاع داد.» (ص ۶۴) و نیز در فصل بعدی آمده: «هنوز خیر مرگ شاه تهماسب درست به هرات نرسیده بود که شاهقلی سلطان یکان، قیم عباس میرزای خردسال که یکی از خدمتگزاران وفادار خاندان سلطنتی بود، بدون فوت وقت امیران اقطاعات مجاور را به مرکز ایالت خراسان خواند تا در قبال حملات و دستبردهای ازبکها آماده و مجهز باشند.» (ص ۹۷) نهاد اقطاع اگرچه هنوز وجود داشت و در دستورالملوک میرزا رفیعا «از بابت انعام امراء و مواجب و حق السعی عمال و سیورغال و اقطاع تملیک و انعام جمعی»^{۱۶} سخن می‌رود، اما نهاد حاکم، تیول بود. و مترجم فرهیخته که به این نکته آگاهی دارد آن را که در ترجمه نظام ایالات در دوره

صفوفه، که بسیار بکار برده شده،^{۱۷} با رعایت امانت برگردانده است. لیکن سه سال بعد هیئتس در تشکیل دولت ملی در ایران همه‌جا تیول را به کار می‌برد و در بخش مربوط به سپاه و حکام می‌نویسد: «حکمداران ولایات موظف بودند به محض دریافت فرمان شاه با تعداد معینی از سواران و پیاده‌ها (متناسب با عایداتی که از اراضی تیول تحت اختیار داشتند) به شاه ملحق شوند»؛ و در زیرنویس همان صفحه به نقل از سلسله‌النسب صفوفه چنین می‌آورد: «در ایران اصطلاح رایج برای زمینی که به شخصی واگذار می‌شود و آن شخص در ازاء آن متعهد به دادن سرباز و سلاح می‌گردد تیول است اما اصطلاح سیورغال که ریشه ترکی شرقی دارد و از جانب مغول در ایران رواج یافته است به زمینی اطلاق می‌شود که به روحانیون یا اهل علم واگذار می‌گردد. مثلاً در یکی از فرمانهای شاه تهماسب ناحیه معینی که جزو تیول شاهزاده بهرام میرزاست به عنوان سیورغال به یکی از شیوخ منتقل می‌گردد.»^{*} در این جا باید توجه داشت که تیول هم از زمان ایلخانان در ایران معرفی و پیاده شد (فرهنگ معین)، و نیز گاهی به کسانی غیر از اهل علم و روحانیون هم تعلق می‌گرفت. کما این که مینورسکی در «سیورغال قاسم بن جهانگیر که هیئتس اسمش را از شجره خانوادگی آق‌قویونلو» (ص ۱۸۹) انداخته، نشان داده است (زیرا قاسم از پسران جهانگیر برادر ارشد اوزون حسن است)،^{۱۸} همچنین در زیرنویس ص ۳۵ می‌خوانیم «خرپوت نیز به دست فرمانروای البستین که از رعایا و تیولداران پادشاه مصر بود اداره می‌شد.» همچنین در بخش «تعلیقات»، بار دیگر اصطلاح تیول درباره «اتابک زمسخه که تعهدات خود را درباره تیول انجام نداده بود» به کار می‌رود (ص ۱۸۰). این اصطلاحات با تفاوت‌های بسیار جزئی در هند دوران مغولان (گورکانیان) هم به کار می‌رفته و منابع آن دوره که اکثریت قریب به اتفاق آنها به زبان دری نوشته شده بر این امر گواهند.^{۱۹} همچنین پتروشفسکی که از «اراضی سیورغال و اقطاع» که «از حق مصونیت و معافیت مالیاتی برخوردار بودند» نام می‌برد،^{۲۰} که حاکی از موجودیت اقطاع در آن دوره است، اگرچه تیول بر آن غلبه دارد. شاردن به این نوع ملک موروث توجه داشته می‌نویسد «چون مشاغل در ایران ارثی است، هر کس ملک تیول خود را به

* عیدی یک شیرازی درباره اسماعیل اول اشاره دارد که اعلان امت چارشلوی استاجلو چون به درگاه آمد «قریبه یزیدکان خوی از آن تاریخ به سیورغال او و اولادش شفقت شد.» نگاه کنید به تکملة‌الاخیار، تصحیح عبدالحمین نوائی، تهران، ۱۳۶۹، ص ۴۵. احسن التواریخ حسن روملو (تصحیح عبدالحمین نوائی، تهران؛ ۱۳۵۷) نیز از این نمونه‌ها به کرات دارد که در جای دیگر بدانها خواهم پرداخت.

چشم ملک طلق دائمی می‌نگردد.»^{۱۱۱} وی در جلد دیگر، تیول را به دو نوع تقسیم می‌کند: الف - اراضی‌ای که ضمیمه شغل معینی بودند، یعنی هر کس مصدر کاری می‌شد مقداری املاک و اراضی معین در اختیار او قرار می‌گرفت و در واقع جزو حقوق مقام او محسوب می‌شود؛ ب - اراضی‌ای که اختصاصاً در موارد خاصی به‌عنوان موجب کسی واگذار می‌شد.^{۱۱۲} مثلاً شاه اسماعیل اول به برادرزاده سلطان سلیم به‌نام مراد فرزند احمد که دو سال پیش از جنگ چالدران به ایران پناهنده شده بود تیولی در فارس اعطا کرد.^{۱۱۳} و نیز شاه تهماسب طی فرمانی در مورد کاشان چنین گفته: «حکام و تیولداران و ارباب سیورغال و مسلمیات آن‌جا آنچه از این ابواب به تیول و سیورغال ایشان مقرر باشد باطل دانسته بدان علت طلبی نکنند و تغییر کننده را از مردودان درگاه شاهی دانند.»^{۱۱۴}

شوستر والسر محقق آلمانی می‌نویسد: «قورچی به‌جای حقوق سالانه، زمین دریافت می‌کرد. این قزلباشان در تمامی امپراتوری پراکنده بودند» و انواع مختلفی از حقوق و مستمری داشتند از قبیل تیول، همه ساله و برات. «تیول عبارت بود از مقدار ثابتی که از محل درآمد مالیات مشخصی تشکیل می‌شد. اگر درآمد مالیاتی بیش از مقدار حقوق ثابت می‌بود، مأمور می‌بایستی مازاد آن را تحویل دهد.»^{۱۱۵} این تعریف با آنچه شاردن و کمپفر آورده‌اند کاملاً یکسان نیست. همچنین نصرالله فلسفی می‌نویسد: «مقام قورچی باشی که پس از اعتمادالدوله (وزیر اعظم) عالی‌ترین مقام و بزرگترین امیر دولت صفوی به‌شمار می‌رفت ناحیه کازرون را به‌عنوان تیول در اختیار داشت که همیشه به یکی از سران قزلباش که مورد اعتماد کامل شاه بود سپرده می‌شد. همچنین قوللر آقاسی که رئیس غلامان شاهی بود ولایت گلپایگان را در تیول خود داشت»، که از این میانه الله‌وردی خان و قرچقای خان شاخص‌ترند.^{۱۱۶}

تاورنیه سیاح دیگر فرانسوی از یک توپچی باشی عثمانی یاد می‌کند که چون به‌سال ۱۶۳۷ در فتح بغداد به دست سلطان مراد چهارم (در دوره سلطنت شاه صفی) خدمت شایانی کرد، سلطان عثمانی به پاداش «خدمات او در دمشق یک تیولی به او داده بود که سالی بیش از چهار هزار اکو عایدی داشت.»^{۱۱۷} فلسفی نیز اشاره دارد که سلطان سلیم در راه ایران قبل از وقوع جنگ چالدران در سیدغازی، برای سپاه خود، دسته خاصی به‌عنوان طلا به یا پیشقراول تعیین کرد که مرکب از بیست هزار سوار صاحب تیول بود.^{۱۱۸} وی در صفحه بعد می‌افزاید «سلطان سلیم از قیصریه به سیواس رفت و در آن‌جا سپاه خود را سان دید. عدد سپاهیان عثمانی از پیاده و سوار و توپخانه در این محل به یک‌صد و چهل هزار می‌رسید» و این عده مرکب بودند از پنجاه هزار سپاهی صاحب تیول اروپا و

آسیا»^{۱۸} البته لفظ «تیول» در ترکیه عثمانی متداول نبوده و به جای آن «تیمار» به کار می‌رفته و فلسفی و مترجم تاورنیه این اصطلاح را در غیاب واژه‌ای بهتر، مناسب تشخیص داده‌اند. لمیتون نیز از ادرار، سیورغال و تیول به عنوان انواع متکامل و بعدی اقطاع نام می‌برد.^{۱۹} به عبارت دیگر اقطاع؛ سلف تیول است و سیورغال فاصله میان این دو را پر می‌کند.^{۲۰} فلسفی می‌نویسد «در سال ۱۰۰۷ هجری قمری شاه عباس سراسر گیلان را از تصرف تیول‌داران* و حکام بیرون آورد و به املاک خاصه اضافه کرد...»^{۲۱}

هیئتس در عنایت به امور اقتصادی به اصلاحات مالیاتی اوزون حسن اشاره دارد که اصلاحیه وی در مورد مالیاتهای تعدیل شده به «قانون حسن پادشاه» یا «قانون‌نامه حسن بیگی» شهرت داشت. «این قانون چنان با دزایت وضع شده بود که در مناطق تحت فرمان او و همچنین در دوران صفویه تا قرن شانزدهم رواج و اعتبار داشت»^{۲۲} (ص ۱۳۰). و بعد انواع مالیاتها را در سه دسته به این شرح برمی‌شمارد: الف - مالیات تجارت و پیشه‌وری (تمغا)؛ ب - عوارض گمرکی (باچ)؛ ج - عوارض راه (راه‌داری)، و اشاره می‌کند که برای استادکاران هر حرفه «بر حسب وضع و مقامی که دارند مبلغی مالیات مقرر است». وی از «تمغاجی» و «تمغاحانه» و «باچ‌دارها» و «راه‌دارها» یاد می‌کند و این که در دوره شاه اسماعیل اول در سال ۱۵۱۰ «بازرگان ونیزی گزارش می‌دهد که این رسم ناپسند که از مدت‌ها پیش در ایران رواج داشته در تبریز هم جاریست و بر طبق آن باید هر کاسی که در بازار دکانی دارد روزانه دو تا شش اسپر و حتی گاه یک دوکات به عنوان مالیات بپردازد. میزان پرداخت بستگی به نوع کسب دارد [۰۰۰] طبق روایت همین راوی

* طی رشته مقالاتی که در صدد انکندن طرحی از تاریخ اقتصادی ایران است و نخستین بخش آن در فصلنامه آینده انتشار یافته، و بخشهای پانزدهم تا بیست و پنجم به دوره صفوی می‌پردازد، این مقولات حقوقی و اصطلاحات ملکی بیشتر مورد بحث قرار خواهند گرفت. نگاه کنید به «فئودالیسم غربی و استبداد شرقی» به همین قلم در آینده، سال نوزدهم، شماره‌های ۱۰ تا ۱۲ (دی - اسفند ۱۳۷۲). بقیه بخشها نیز در همان‌جا به تدریج پدیدار خواهند شد. به قرار اطلاعات واصله، این نشریه نیز به علت موانع غیر قابل عبور، دیگر انتشار نخواهد یافت.

* * جان‌وردز که در تاریخ آق‌قویونلوها خیره است ضمن اشاره و ارجاع به هیئتس و کتاب تشکیل دولت ملی می‌نویسد هیئتس متن نسخه خطی از منشی بوداق قزوینی صاحب جواهر الاخبار را که مربوط به عدالت اوزون حسن و رسیدگی به عرایض رعایا و رفع و دفع مظالم است درست ترجمه نکرده. وی همچنین می‌گوید لشکرکشی اوزون حسن به گرجستان بر اساس تحقیقات تازه‌تر سه بار بیش نبوده، در حالی که قبلاً مینورسکی و هیئتس آن را پنج بار قلمداد کرده بودند. نگاه کنید به:

John E. Woods, *The Aqqoyunlu clan, Confederation, Empire, Bibliotheca Islamica, Minneapolis/ Chicago, 1976, p. 267, note # 89 and p.258, note # 6.*

تعرفه گمرکی (باج) برای مسیحیان ده درصد و برای مسلمانان پنج درصد بوده است. اگر کالا به نقطه‌ای دیگر حمل می‌شد باز مبلغی کمتر به عنوان حق‌المبور به آن تعلق می‌گرفت» (ص ۱۳۲).

بازرگان ونیزی که خود از چم و خم و زیر و بم تجارت و بده و بستان بازار و امور اقتصادی آگاه است و از مهد تجارت می‌آید با کنجکاوی و نگرش تطبیقی مشاهده می‌کند که چگونه دولت چوب لای چرخ رشد اقتصادی می‌گذارد و با مالیاتهای گزاف مانع رونق تجاری و فعالیتهای کسبه و صنعتگران و محترفه می‌شود، در شرایطی که در اروپا تسهیلاتی برای رشد تجاری و صنعتی به عمل می‌آید و فرایند انباشت سرمایه اولیه تسریع می‌گردد، در ایران موانع و تفسیقات در این راه فراهم می‌آید. این دولت عامل کیست و درصدد دفاع از چیست؟ فتودال است یا ایلپاتی یا ملقمه‌ای از هر دو؟ هیتس تا این حد کنجکاوی و کالبدشکافی ندارد، به تحلیل طبقات اجتماعی نمی‌پردازد، نهادهای اقتصادی و تولیدی را فراتر نمی‌کاود. به همین اندازه گزارشگونه بسنده، و بیشتر کتاب را بایبان تحولات و وقایع سیاسی برگزار می‌کند. شاید هم نباید از یک نویسنده سی ساله بیشتر توقع داشت و شاید آن نوع تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری را خوش ندارد. اما در کتاب شاه اسماعیل درپچه‌ای تازه می‌گشاید، و در بخش «نگاهی به ترکیب و اساس دولت صفوی» این عبارات درخشان از قلم این محقق بیست و هفت ساله می‌تراود که شمه‌ای از آن چنین است: «... اختلافها و شکافهای بین دو اردوی متخاصم [در جانشینی شاه تهماسب میان حیدر میرزا و اسماعیل میرزا] را فقط بر پایه کشمکشهای ایللی و خانوادگی نمی‌توان تبیین کرد؛ هرگاه چنین می‌بود، می‌شد در این مقام با چند سطری به شرح آن پرداخت. اما هرج و مرج مربوط به جانشینی از آن جهت دارای اهمیت تاریخی‌ست که تضادهای موجود در نظم اجتماعی ایران با یکدیگر تصادم پیدا می‌کنند» (ص ۵۹). تضادم تضادهایی در نظم اجتماعی ایران نوعی نگرشی را تداعی می‌کند که به ادبیات مارکسیستی بی‌شبهت نیست و نشان می‌دهد در نحله‌های غیرمارکسیستی نیز رسوخ داشته و جوان پویا و با استعداد و پرکار و کتابخوان و تحصیل‌کرده‌ای چون خود او در همین کتاب راجع به رخنه در «بطن حوادث» و «ارتباطهای داخلی موجود بین وقایع» سخن می‌گوید که قبلاً به آن اشارت رفت. به همین دلیل وی به ریشه‌های نژادی ترک، فارس، و چرکسی، در کنار منافع ایللی، شخصی و خانوادگی که با منافع طبقاتی اصطکاک پیدا می‌کند، همراه عناصر ملی و دینی می‌پردازد. مثلاً در هماهنگی میان عنصر خونی و منافع ایللی و مالی مشترک میان

ایل استاجلو، طایفه شیخاوند (که همان دودمان صفوی باشد و از هفت یا هشت ایل قزلباش به‌شمار می‌آید) و گرجیان در دست‌بندی و برخورد خونین بر سر جانشینی تهناسب می‌نویسد: «علت جانبداری آنان را از حیدر چنین می‌توان توجیه کرد که این ایل دارای متنفذترین و پردرآمدترین حکومتها [در ایالات] و مقامات درباری بود. وابستگان آن امید داشتند حیدر نرمخو و باگذشت با نگهداشت و حتی توسعه این مقدار نفوذ مخالفتی نکند، در حالی که می‌دانستند خصومت اسماعیل همه این رشته‌ها را پنبه خواهد کرد» (ص ۶۲). بعد به استفان گراخ استاد کرده و نظر وی را صحنه گذاشته و آن را «جامع و مانع» می‌خواند، زیرا وی گفته بود که «در آن برخورد» به‌وضوح جدایی دو گروه بر حسب دید سیاسی-اجتماعی بیان شده است. یعنی جنگ‌طلبان هوادار روی کار آمدن اسماعیل هستند و آشتی‌جویان می‌خواهند حیدر را بر تخت بنشاند. یعنی طبقه حاکمه دست‌کم به دو دسته تقسیم شده (زیرا یک اقلیت بیطرف هم وجود دارد)، که به مقتضای اهداف خود و با آگاهی از عواقب قضیه رفتار می‌کند. قشر بالایی به‌وضع موجود علاقه‌مند است که از عناصر حرمسرا از جمله خواجگان مقتدر، دیوانیان و مستوفیان و «اهل قلم» می‌توان در میانشان یافت. قشر نظامی که بیشتر از «اهل شمشیر» تشکیل می‌شده در واقع جناح نظامی را دربردارد. حال مبارزه بین «جنگاوران ممتاز» ترک‌نژاد و پیشقراولان قشربانی دهقان - شهرنشین اهالی ایران که به نمایی شبیه است به‌چه صورت انجام پذیرفت؟» (ص ۶۲). سپس با ترمیم یک نمایشنامه سه‌پرده‌ای و یک فیناله، این برخورد خون‌آلود را به نمایش می‌گذارد که یادآورد وضع مشابهی است که پس از مرگ اسماعیل اول میان قبایل قزلباش رخ داده بود که طی آن خشونت ایلی و تضادهای تنگ‌نظرانه و ویرانگر آنها منافع ملت و کشور را در گروی خودپرستی به‌بیشتری نمی‌گیرد و به‌هیچ چیز ابقاء نمی‌کند. «پرده سوم»، نمایشگر این تضاد سبعانه است که چگونه ولیمهد را با شقاوت و قساوت تمام به‌ضربه‌ای در صحن حرمسرا و در برابر چشمان مادر و اهل حرم از پای درمی‌آورند و سر او را جدا کرده از بام قصر به‌میان طرفداران وحشت‌زده و غافلگیرشده‌اش پرتاب می‌کنند.

نکته قابل بحث آن که هینتس می‌گوید «قوای هر دو طرف در این کشاکش تقریباً مساوی بود.» (ص ۵۶) در حالی که بر اساس استدلال وی و دیگر منابع کفه اسماعیل به‌وضوح از نظر کمی و کیفی سنگینی می‌کند، زیرا از نظر کیفی سببیت جنگ‌طلبان (طرفداران اسماعیل) یا جناح مسلح‌تر را در «پایان نمایش» می‌توان به‌روشنی دید که صبح روز بعد چه کردند: «زال بیگ، برادرش فرخ بیگ، حمزه سلطان طالش و بسیاری از

هواداران دیگر شاهزاده مقتول را از خانه‌ها بیرون کشیدند و در برابر قصر اعدام کردند. علی خان بیگ به وطن خود گرجستان گریخت، یوزباشی حسین بیگ با مصطفی میرزا به لرستان فرار کرد. صدرالدین خان و سید بیگ کمونه را دستگیر کردند و تحت نظر قرار دادند. «کودتاجیان کشور را تا لبه پرتگاه جنگ داخلی سوق می‌دادند» (تاجیکها ناگزیر بهای سنگینی برای شکست خود پرداختند. قزلباشان از شاهزاده پری خان خانم که حال، فرماندهی را در دست داشت رخصت گرفتند که مسکن افراد استاجلو را در قزوین غارت کنند، که البته در این میان دکانها و حجره‌های تاجران، کاسبان و پیشه‌وران طعمه چرب و نرم مطلوبی برایشان بود» (ص ۶۸). در حالی که جنازه شاه تهماسب هنوز منتظر تکفین و تدفین و ترحیم در حرمرای خونین بر زمین مانده است. «در سراسر ماجرای زدو خورد شب پیش جسد شاه تهماسب در صحن حیاط قصر بر پاره چوبی نزدیک حوض قرار داشت. هیچ کس سوای میرسیدحسین، یکی از مجتهدان شیعی پروای او را نکرده بود. در بجهوه جنگ و ستیز دو پیکان به پشت او اصابت کرد، چندان که وی ناگزیر از پاسداری از جسد دست کشید؛ چند تیز هم کفن [جنازه] را سوراخ کرده بود. بعد کالبد خاکی حیدر میرزا را هم به همان جا حمل کردند.» سپس طیب شاه «حکیم ابونصر گیلانی را نیز کشان‌کشان آوردند.» وی را که در مخفیگاه یافته بودند «متهم کردند که شاه را زهر داده است؛ به اشاره‌ای... بلافاصله قطعه قطعه کردند» (ص ۶۹).

شاهزاده‌ای که لمحهای تاج بر سر نهاده بود همراه پدر دفن می‌شود و آن شاهزاده دیگر که بیست سال در قلعه‌ای بندی شده بود، تاج را بر سر می‌نهد، و آغاز به کشتار می‌کند و در شرایطی که برادران باقی‌مانده دیگرش چون مصطفی میرزا و حتی سلیمان میرزا را که از هواداران او بودند به قتل می‌رساند، در همان زمان مراسم زفاف شاهانه برگزار می‌کند و سه دختر از سه تن از خوانین که متعلق به سه ایل عمده قزلباش هستند را به حرم می‌برد... «همه در یک شب» (ص ۱۰۳). اما قتل این دو «فقط سرآغازی بوده است برای خونریزیها و آدم‌کشیهای بعدی» (ص ۱۰۴). تو گویی که صفحات این کتاب را با خون نوشته‌اند: «محمود میرزا، جوان سرزنده و خوشحالی که هرگز به دنبال کسب قدرت نرفته بود، به دست فولاد خلیفه شاملو، حاکم همدان به قتل رسید؛ هنگامی که جنازه را می‌شستند و در کفن می‌پیچیدند وی چشمها را از هم باز کرد و بعد معلوم شد که حلقه طناب چنان که باید گلو را در هم فشرده بوده است. موضوع را به شاه خبر دادند و وی با خونسردی کامل گفت که کار را نیمه‌تمام نگذارند. پسر کوچک محمود،

محمد باقر میرزای دو ساله، نیز به همین سرنوشت دچار آمد. امام‌قلی میرزا و احمد میرزا هر دو را به قصر آوردند و در میدان طویله اعدام کردند. اسکندر منشی [صاحب عالم‌آرای عباسی] با همان سبک رایج می‌نویسد: «به‌همان نسبت که خیر قتل شاهزادگان به شاه می‌رسید، موجب انبساط خاطر وی فراهم می‌گردید، حال هنگامی که مطلع شد بیش از پانصد تن صوفی به قتل رسیده‌اند [طبق سایر گزارشها حتی یک هزار و دویست تن]^{۳۳} دستور داد که دیگر غائله را ختم کنند» (ص ۱۰۸ و ۱۰۹).

بخشی از این نابسامانیها میراثی بود که همراه تخت و تاج به اسماعیل رسید که از جمله «بیش از ده هزار تاجیک در طول هشت سال به دست دزدان قطاع‌الطریق کشته شدند؛ قورچیانی که حقوق [برای چهارده سال] به آنها داده نشده بود به رسواییهای بیشماری دست زدند؛ جاده‌ها ناامن بود، دستبرد و حمله به حجره‌های بازرگانان متمکن از امور روزمره محسوب می‌شد و پاکدامنی و استغنائی قاضیان در حکم سیمرخ و عنقا بود.* پس هنگامی که اسماعیل بر تخت سلطنت نشست، مردم و بیش از همه کشاورزان، پیشه‌وران و بازرگانان امید داشتند که در اجرای امور قضایی و حقوقی اصلاحی پدید آید. «تنها امر مثبتی که در سلطنت کوتاه اسماعیل عملی شد همین بود که وی «با کیفر دادن شدید راهزنان به تغییرات اساسی در اوضاع و احوال قبلی توفیق یافت و علی‌رغم آن که در بسیاری از شهرها هنوز حاکمی منصوب نشده بود، احادی جسارت اقدام به دستبرد به خود نمی‌داد، [۰۰۰] اما از این رهگذر کمکی و سودی عاید تاجیکها نشد، زیرا به‌جای ظلم و ستم قزلباشها، استبداد و خودکامگی شاه طماع و زورپرست نشست که هرگز به کار اداره مملکت گوشه‌چشمی نداشت، بلکه فکر و ذکرش دریافت مالیات بود و بس.» اما طرفه این که وی احکام را با ذکر «هوالمادل» امضا، و در «اشعار خود نیز «عادلی» تخلص می‌کرد» (ص ۱۱۰ و ۱۱۱). ولی به عقیده صاحب فوائدالصفویة ابوالحسن قزوینی، «ظالمی» مناسب‌تر است.^{۳۴} درباره خست و لثامت و بی‌کفایتی و تعصب شاه تهماسب و بی‌تفاوتی او نسبت به امور کشور، تواریخ و سفرنامه‌ها همه مملو و متفق‌القولند و هیئتس نیز جا به‌جا درباره قبایح او سخن می‌گویند.

* حسن بیگ روملو با وجود آن که بسیاری منابع از تعدی قورچیان به اموال و حقوق مردمان حکایت دارند؛ چرا که «موجب لشکر را» شاه دین‌پناه [تهماسب] «مدت چهارده سال بود که نداده بسود، آن حضرت [محمد خداپنده] متجمع را شفقت فرمودند»، «اشاره می‌کند که صدای قورچیان در نمی‌آمد و همه بدون اعتراض به کار مشغول بودند و «رفاهیت» رعایا در آن دوره به کمال رسیده بود. نگاه کنید به احسن التواریخ، تصحیح عبدالحمین نوائی، تهران، ۱۳۵۷، ص ۶۳۰ به بعد.

تدریجاً این خودکامه ستمباره بدسگال که همچون قربانیانش، خود نیز قربانی ساخت ایلی-اقلیمی آن جامعه به‌شمار می‌آید، فرمان می‌دهد که حصارهای قصرش را برکشند اما باز هم احساس امنیت کافی نمی‌کرد: بدین لحاظ همواره در زیر جامعه خود زرهی فوق‌العاده ظریف می‌پوشید همیشه محافظانی که تا دندان مسلح بودند و وی می‌کوشید وفاداری آنها را با پرداخت پول بخرد در ملازمت او به‌سر می‌بردند. «زیرا هر مستبدی که تصور کند پایه‌های قدرت خود را با خونریزی استوار کرده به این عارضه دچار می‌شود» (ص ۱۱۱). البته وی در این گیرودار تنها نبود و «ارستوکراسی» ایلیاتی که «به قدرت و سطوت جدیدی» رسید، یعنی «امیران عنود و سیرکش» نیز که از سلطنت وی پشتیبانی کرده بودند و «از نفوذ خود بدون هیچ ملاحظه‌ای برای تأمین منافع شخصی بهره می‌جستند» (ص ۱۵۴) در تمام این مدت یک‌سال و نیم وحشت و ترور و ستمبارگی بیکاره تششستند و به انباشتن کیسه‌شان سرگرم بودند.*

در واپسین صفحات این کتاب، «شاه اسماعیل دوم از جنبه انسانی»، باز قدرت تخیل، قضاوت، و بینش روانشناختی نویسنده گرنش‌انگیز است، هنگامی که اسماعیل دوم را چنین توصیف می‌کند: «وی آکنده و مالامال از بدگمانی و سنگدلی، نفرت، میل به مردم‌کشی، زبردستی، لذت‌جویی، خست، شهوت‌پرستی، فریبکاری، قساوت، بیرحمی و بازیچه‌هوسهایی نفرت‌انگیز بود؛ انسانی بود که از نظر روحی و جسمی و شاید از لحاظ فکری و عقلی بیمار و درهم شکسته بود - آخر چگونه می‌توان این نکته را توضیح داد که شاه اسماعیل با وجود آن که مادرش در آتش اشتیاق دیدارش می‌سوخت وی را نزد خود راه نداد [...] و در مورد آن شاهرخ بیگ سفره‌چی باشی که شاه تمهاسب او را به علت ارتباط با اسماعیل به قلعه قهقهه فرستاد و پس از بیست سال حبس، ساعت به ساعت چشم به‌راه آزادی خود توسط شاه جدیدی بود که به‌خاطر او به‌زندان افتاد» «ولی هیچ دستوری برای آزادی او صادر نکرد چه می‌توان گفت؟» (ص ۵۵) «آیا این را که در دوره سلطنت او همه نقاشان ناگزیر شدند کارگاههای خود را تعطیل کنند و کتابخانه سلطنتی را که توسط شاه زیر و رو و دیگرگون شده بود تکه پاره و تقسیم کردند، باید چنین تعبیر کرد که شاه آنان را بدین

* ارستوکراسی ایلی به موازات ارستوکراسی طبقاتی و «ارستوکراسی نژادی» یا تباری که زرتین کوب درباره اعراب اشاره می‌کند در دوره صفوی مطنه ارستوکراسی ترک و تاجیک را تشکیل داده بود. نگاه کنید به: عبدالحسین زرتین کوب، دو قرن سکوت، تهران، ۱۳۳۰، ص ۱۱ و ۱۲.

علت از نقاشی مانع شد که فقه اهل سنت چنین کاری را که علناً برخلاف شریعت آنان بود نمی‌توانست تحمل کند و بپذیرد؟ یا این که اسماعیل اصولاً از هنر نقاشی هیچ نمی‌فهمید؟» می‌دانیم که «به کلی هم بیسواد و بی‌فرهنگ نبود: نه تنها طرز تلقی او در زمینه امور دینی حاکی از تحصیلات مذهبی اوست، ظاهراً علاقه‌ای هم به هنر شاعری داشته زیرا در این عرصه کار خلاق هم کرده است... اما صدور حکم درباره جنبه انسانی اسماعیل به این آسانی نیست، زیرا وی با همه گناهی که به گردن داشت باز خود قربانی بود؛ قربانی سنگدلی پدرش...» (ص ۱۱۰ و ۱۱۱).

هیئتس از این فراتر نمی‌رود تا تهماسب و تمامی روبرنای سیاسی و فرهنگی و نظامی و مذهبی را نیز معلول یا قربانی ساختار ایلی، اقلیمی، تولیدی جامعه‌ای تلقی کند که این پیچیدگی‌های روان‌شناختی و رفتاری را سبب می‌شود و منجر به هریم قدرت و دولتی می‌گردد که همه مقدرات کشور و ملت باز بچه هوا جس نفسانی و حوائج شهوانی یک تن قرار گیرد که حتی اعضای طبقه حاکمه که در پیرامون او می‌پلکنند نیز از آن در امان نباشند. وی درباره وضع مذهبی می‌نویسد در زمان تشکیل دولت صفوی در کشورهای اسلامی «وطن در خارج از مذهب نامتصور بود، مذهب تشیع، خود جای مفهوم ملت را گرفت. تشیع، قزلباشها را سخت بهم پیوست و متحد کرد و آنان را از هم‌نژادان خود که زیر سلطه عثمانیها به سر می‌بردند، متمایز و مشخص نمود» (ص ۶۰) و در پایان کتاب می‌افزاید: «تلاشهای بنیان‌برانداز و منقلب‌کننده او [اسماعیل دوم] در زمینه مذهب و همچنین مکیدن بی‌ملاحظه خون اهالی تاجیک رشته‌ای را که در روزگار پدر و پدربزرگ اسماعیل دوم ملت را با شاه پیوند می‌داد به نحوی خطرناک ست کرد. هرگاه مملکت بر پایه‌های مستحکم و قوم مذهب شیعه که پدر بزرگ شاه اسماعیل دوم با آن‌همه صرف نیرو و مهارت ایجاد کرد استوار نبود — تاب ضرباتی را که نواده او با این درجه از خیره‌سری نامفهوم بر آن وارد کرد نمی‌آورد» (ص ۱۵۴). از جمله ضربات این جانور بیمار، صرف نظر از «اعدامهای بیشمار ظالمانه»، «مکیده شدن خون خلق توسط مأمورین مالیات» بود، که «خشم و غضب مردم و سپاهیان» را برانگیخت. زیرا «بر اثر مدت طولانی حبس و محرومیت‌های ناشی از آن، حال دیگر شاه اسماعیل را ولع پول و اموال ذی‌قیمت تسخیر کرده بود. آن دست‌ودل‌بازی و گرمی که در بدو امر به قورچیان و سربازان نشان داد فقط وسیله‌ای بود برای کسب محبوبیت؛ اما بعد چنان به گردآوری زر و زبور و گنج پرداخت که ذخایر طلا و ظروف پدرش به گرد آن هم نمی‌رسید» (ص ۱۲۷). از این رو سلطان محمد خدا بنده برادر اسماعیل و پدر شاه عباس که بر تخت

نشت طی نامه‌ای طولانی به سلطان مراد ثالث عثمانی از اسماعیل به‌عنوان کسی که «بی‌اعتدالی مزاج متلون الامتزاز او بر کافّة عالمیان واضح است» نام می‌برد، که از وی بر خاندان صفوی «چه اعمال شنیعه و افعال قبیحه به‌ظهور رسیده و به چه عنوان قلع و قمع برادران و بنی‌اعمام خود فرمود...»^{۱۴} پس سزاست برای شناخت چنین کسی که ژان سواژه نیز وی را «سفاک» می‌نامد،^{۱۵} به ساخت اقلیمی - ایلی جامعه و تشکیلات صفوی نگاهی بیفکنیم.

بخش اقتصاد، دانشگاه آتلانتیک، فلوریدا

یادداشتها:

- ۸۹ - شاه اسماعیل دوم، ص ۱.
- ۹۰ - تشکیل دولت ملی، ص ۱۴.
- ۹۱ - شاه اسماعیل دوم، ص ۱.
- ۹۲ - F. Hegel, *Philosophy of History*, New York, 1956, pp. 173-190, ("Persia").
- ۹۳ - این تعریف موجز را در ۱۳۱۵ از سیهرآشیاں دکتر محسن هنرودی شنیدم، طی یکی از برنامه‌های «قرن بیستم و افکار نو» که از برنامه دوم رادیو هر دوشنبه شب با حضور دکتر یحیی مروستی، و دکتر حسن قریشی و جرخاندگی دکتر رضا علومی در ساعت ۸/۳۰ پخش می‌شد، و تا این لحظه تعریفی موجزتر، جامتر و مانعتر از آن نیافتم.
- ۹۴ - George Cameron, *History of Early Iran*, The Chicago University Press, Chicago, 1936.
- ۹۵ - Ibid, pp. 189, 197, 204.
- ۹۶ - I. M. Diakonoff, "Elan," *The Cambridge History of Iran*, Vol. II, Ilya Gershevitch (ed.), Cambridge, 1985.
- ۹۷ - Richard T. Hallock, *Persepolis Fertilization Tablets*, op. cit.
- ۹۸ - Muhammad A. Dandamaev and Vladimir Lukonin, *The Culture and Social Institutions of Ancient Iran*, The Cambridge University Press, Cambridge, 1989, p. 399.
- برای آگاهی بیشتر از این دو پژوهشگر مترجم نگاه کنید به دو اثر زیر به فارسی:
الف. محمد دانداماev، ایران دوره هخامنشی، ترجمه روحی اریاب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲.
ب. ولادیمیر گرگوریویچ لوکونین، تمدن ایران ماسانی، ترجمه عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰.
- ۹۹ - V. Minorovsky, "A Mongol Decree of 720/1320 to the Family of Shaykh

Zahid," BSOS, Vol.XVI, part 3, 1954.

۱۰۰ - هدیه کریمانه خواجه رشیدالدین وزیر غازان خان صاحب جامع التواریخ، که به مناسبت حلول عید فطر ملی نامه‌ای به شیخ و مرشد خود (شیخ درویشان) می‌رساند، عبارتند از ۱۵۰ جریب گندم، ۳۰۰ جریب برنج و ۴۰۰ من روغن حیوانی (کره؟) و ۸۰۰ من عسل، ۲۰۰ من دوغ، ۱۰۰ من شیر، انگور (دوشاب)، ۴۰۰ من شکر تصفیه نشده، ۱۰۰ من شکر تصفیه شده، سی قرابه گلاب، سی رأس گاونر و ۱۳۰ رأس گوسفند، ۱۹۰ غاز، ۶۰۰ ماکیان که همه از هشت نقطه از اتلاک رشیدالدین در آذربایجان تحویل بقعه شیخ گردید. پتروشفسکی همین روایت را با اندکی تفاوت در اثر ماندنی‌اش اسلام در ایران آورده است: ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۰، فصل سیزدهم: «بیرونی شیعه در ایران»، ص ۲۷۱-۲۹۸.

۱۰۱ - نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، انتشارات دانشگاه تهران، جلد اول، ۱۳۴۷، «ضمائم».

۱۰۲ - پتروشفسکی، همان مأخذ، همان فصل.

۱۰۳ - کمپفر، منبع یاد شده، ص ۱۲۳.

V. Minorsky, Tadhkirat Al-Muluk, Manuel of Safavid Administration, London, 1943, p. 27. - ۱۰۴

۱۰۵ - سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، تهران، امیرکبیر، جلد هشتم، ۱۳۴۵، ص ۲۹۷ و ۱۹۸.

۱۰۶ - «دستورالملوک میرزا رفیعا»، بخش سوم، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، سال شانزدهم، شماره سوم، ۱۳۴۶، ص ۲۱۶.

۱۰۷ - کلاوس میشل روهبر برن، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکائوس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۹.

V. Minorsky, "Soyurghal of Qasim b. Jahangir Aq-Qoyunlu (903/1498)," in *The Turks, Iran and the caucasus in the Middle Ages*, London, 1978. - ۱۰۸

Ramkrishna Mukherjee; *The Dynamics of a Rural Society*, Berlin, 1957, pp. 20-25. - ۱۰۹

۱۱۰ - ایلیا. پ. پتروشفسکی، اسلام در ایران، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۰، ص ۳۹۰.

۱۱۱ - شاردن، همان اثر، همان جا، ص ۲۹۸.

۱۱۲ - همان اثر، جلد هفتم، ۱۳۳۵، ص ۷۷.

۱۱۳ - عبدالحسین نوائی، شاه طهماسب صفوی، مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۰، ص ۵۱.

Adel Alouche, *The Origins and Development of The Ottoman - Safavid Conflict*, Berlin, 1983, p.110. note 24. - ۱۱۴

۱۱۵ - سیلا شوستر والسر، ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان، ترجمه غلامرضا ورهرام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۳.

۱۱۶ - نصرالله فلسفی، زندگانی شاه عباس اول، انتشارات دانشگاه تهران، جلد دوم، ۱۳۴۶، ص ۴۰۱ و ۴۰۲.

۱۱۷ - ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه، ترجمه ابوتراب نوری، اصفهان، ۱۳۴۸، ص ۲۵۱.

۱۱۸ - نصرالله فلسفی، «جنگ چالدران»، چند مقاله تاریخی و ادبی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص ۳۴ و ۳۵.

Anna Lambton, op.cit, ch.5. - ۱۱۹

سیمای یک ایران شناس فقید: والتر هیتس (۲)

See V. Minorsky, "Tiyul," "Soyurghal" in *The Encyclopaedia of Islam*, Leiden/ - ۱۲. London, 1960.

۱۲۱ - نصرالله فلسفی، همان اثر، جلد سوم، ۱۳۴۸، ص ۱۵۷.

۱۲۲ - همان اثر، جلد اول، ۱۳۴۷، ص ۲۳.

۱۲۳ - ابوالحسن قزوینی، فوائد الصغویه، به اهتمام مریم میر احمدی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۴.

۱۲۴ - عبدالحسین نوائی، شاه عباس: مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، جلد

اول، ص ۳۸-۳۷.

۱۲۵ - الف. ژان سوازه، مأخذ سابق الذکر، ص ۳۲۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

V
L

۲

V
in
R:

ن.

Adi
Ber

بر

۳